نگاهی گذرا به ری باستان

در زمان جمهوری اسلامی ایران، شهرری و آستان مقدس حضرت عبدالعظیم تغییرات و تحولات اساسی و چشم‌گیری روی داده و انجام گرفته است. بر اثر افزایش زائران آن حضرت، درون حرم و رواق‌های موجود گنجایش آمد و رفت انبوه مردمانی که به زیارت می‌شتافتند نداشت، و از طرفی مکان‌های بیرون به صورتی چنان فشرده و دور از بهداشت و پاکیزه‌گی در آمده بود که مطلقا شایسته چنین مکان متبرک و دینی نبود. مشکلات موجود ایجاب می‌کرد که در صدد چاره چنین گرفتاری‌ها بر آیند که برای کارهای انجام گرفته هر قسمت، خود تاریخ و تفصیل جداگانه‌ای مضبوط است.

در مطالب منقول این مقاله، از باب احترام به حق مالکیت علمی مؤلفان و مصنفان، دقت شده است که همه جا مأخذ را با ذکر صفحه بیاورد و نیز کوشش شده است تا به منابع معتمد استناد نماید همچون المسالک و الممالک اصطخری، روضه الصفای ناصری، مقدمه النقض، تاریخ یمنی، تاریخ طبری، جامع التواریخ و احسن التقاسیم و... که عناوین آنها در پانویس آمده است و بیشترین استفاده را از کتاب ری باستان تألیف دانشمند محترم مرحوم حسین کریمان نموده است.

قدمت شهر ری

شهر کهن ری که در قدمت بابِل و نینوا پهلو می‌زند، به روزگار باستان، بزرگترین شهر ماد و در قرون نخستین اسلام، پس از بغداد[1] از مهمترین بلاد به شمار می‌آمد، به روزگاران اخیر، به دست تقدیر، چنان پایکوب حوادث شد که از آن همه آبادانی و عمارات دلکش و قصور دلگشا و مساجد رفیع و سرایهای فرح بخش و بازارهای معمور، جز پاره‌ای رسوم و أطلال کهن و بازمانده آثار قُبور تنی چند از مشاهیر رجال چیزی فراچشم نمی‌آمد.

1 . نام اصلی بغداد، به اصطلاح مانویان (داده‌ی بغ) است، چه در این زمین مانی زاده شده است، و در نزد آنها ارض اقدس شمرده می‌شده و همیشه سعی داشته‌اند هر فضیلتی را به سوی آن جا بکشند.

شهر عظیمی که زادگـاه سـردارانی همچـون شـاپور رازی و بهـرام چـوبین و دانشمندانی مانند محمد زکریّا و امام فخر و ابوالفتوح و... بود، در طی دو سه قرن اخیر و تا حدود هشتاد سال قبل به صورت دیهی خُرد از مضافات طهران در آمد، به نام شاهزاده عبدالعظیم، و اگر جای به جای آثاری از آبادی آن عهد مشهود است مرهون برخـی از بقاع متبرک و اماکن مقدس بوده است.

از حدود هشتاد سال قبل باز، بدین دیه کوچک کمابیش توجهی معطوف شد و دوباره نام «شهرری» به خود گرفت.[1]

قلعه سازی آریائی‌ها

تردیدی نیست، که تاریخ بنای شهر ری به زمان مهاجرت اقوام آریائی می‌رسد. آریائی‌ها به نیت قلعه‌سازی، محل اقامت خود را از روی یک نقشه‌ای بنا می‌کردند کـه توسط مذهب، تقدیس شده و تجارب اجدادی، به آنها توصیه کرده بود. یعنی آن مقدار فضائی که اسب را بتاخت بیندازند و به میل خود یک نفس بدود، بدون اینکـه بایسـتد. آنگاه در وسط آن فضا، آتش مقدس را می‌افروختند که به منزله حافظ حقیقی مکان بود و مواظبت می‌کردند که خاموش نشود. بعد از سه روز آن آتش را به آتشکده عمـومی حمل می‌نمودند و به جای آن، آتش دیگری می‌افروختند و در جنب آن یـک حـوض حفر می‌نمودند به تناسب جمعیتی که در آن بایستی اقامت بجویند. وقتی که آتشکده و آب انبار تمام می‌شد، مشغول خانه سازی و منزل می‌شدند.

حدود ری

تغییر حدود ری

مورخان و جغرافی‌دانان قدیم درباره بزرگی و پهناوری شهرری و اندازه و ابعـاد آن اقوال و اشاراتی است که در کتب تاریخ و جغرافیایی مربوطه و سـفرنامه‌هـا آمـده است.

1 . تلخیص از مقدمه ری باستان، حسین کریمان.

اصطغری در المسالک و الممالک آورده است (و هی مدینه مقـدارها فرسـخ و نصف فی مثله).

حدود ری به قیاس آبادی‌های کنونی

حدود ری به قیاس نسبت به آبادی‌های کنونی، با تقریبی چنین بوده است. حـد شهر از جانب شمال غرب، از اراضی «منصورآباد» و جوانمرد قصاب» آغاز می‌شده، و از جهۀ شمال، اراضی «حسین‌آباد» و «تقی آباد» و «امین آباد» را در میان می‌گرفته، از «امین آباد» به سوی جنوب تا حدود اراضی «فیروزآباد» پیش می‌رفته، از آنجا به سمت مغرب از حدود «حاجی آباد» می‌گذشته، و تا زمین‌های «کوه حصـار» امتـداد داشـته، سپس به سمت شمال غرب، از مشرق «مرقد حضرت عبـدالعظیم» مـی‌گذشـته اسـت، چنانکه این مزار از طرف مغرب در خارج شهر و نزدیک به آن قرار می‌گرفته، حد شهر سپس از جنوب «امامزاده عبداللّه» به سوی شمال غرب ممتـد مـی‌شـده، و بـه اراضـی «جوانمرد قصاب» اتصال می‌یافته است.[1]

مکان واقعی ری

از زمان‌های پیشین، در این امر که مکان واقعی ری کجاست و آیا بیش از یک شهر به نام ری وجود داشته و نیز اگر ری همین محل معهود معین بوده است، حدود آن تا به کجا می‌رسیده، اهل فن را اقوالی است این موضوع را آقـای حسـین کریمـان، در کتاب ری باستان، جلد 1، صفحه‌ی 23 تا 34 مورد تحقیق و بررسی قرار داده است.

ری، شهری مقدس

شهر ری را پیش از اسلام مرکـز دینـی و پایگـاه بـزرگ مغـان و زردشـتیان دانسته‌اند و شهری مقدس به شمار می‌آمده، و نوعی حکومت دینی، نظیر حکومت امروز پاپ در واتیکان، بوده، حل و فصل امور بوسیله موبدان موبد، که عنوان (زردتوشترتمه) یعنی همانند زرتشت داشته، در آنجا برقرار بوده است.[2]

1 . حسین کریمان، ری باستان، ج 1 ص 23.

2 . ری باستان، ج 1 ص 62 به نقل از آناهیتا، ص 223 و مزدیستا، ج 1 ص 157.

نامهای شهر ری

چنانکه اشارت رفت، ری شهری است قدیمی و بسیار کهنه که در هر زمـان و زبان، نام‌های مختلف داشته است.

که از آن جمله، راگس، راگو، رغه، رگا، راگاما، راگیا، نامیـده‌انـد. تردیـدی نیست که این همه نام‌ها و صورت‌ها به یک ریشه و اصل باز می‌گـردد. ایـن شـهر را سلوکیان، او را، اورپا، اورپوس، اورپُس و اشکانیان ارشکیه، ساسانیان آن را، ری، و ری اردشیر، و رام اردشیر، یا ری شهر و نیز رام فیروز می‌نامیده‌اند.

در دوران اسلامی، ارازی یـا ازاری و نویسـندگان عـرب آن را بـا الـف و لام تعریف به صورت (الری) می‌نوشته‌اند، (در زمان منصور دوانیقی بـه آن محمدیـه نیـز می‌گفتند. [1]

این مطلـب در ملحقـات تـاریخ روضـه الصـفای ناصـری آمـده اسـت... بـر حقیقت‌جویان پوشیده مباد، که ری و راز، دو برادر بودند، به موافقت یکدیگر شهری بنا نمودند، شهر را به نام یکی (ری) خواندند، و اهالی شهر را به نام دیگری (رازی) گفتند تا هیچ کدام بی‌نام نمانند.[2]

آب و هوای ری

بر طبق منابع موجود، آب شهر ری فراوان لیکن آلوده بوده است.

صاحب احسن التقاسیم در مقام مقایسه ری با نیشابور آورده است (نیسابور اکبر و اهلها ایسر، و الری ابهی و انزه و ماؤها اغزر)[3]

هوای ری در فصل بهار، مطبوع و خوش، و در تابستان گرم، و در پائیز تب‌خیز، و در زمستان برف بار بوده اسـت. حمداللّـه مسـتوفی در بـاب گرمـای تابسـتان ری گوید:«شهری گرمسیر است و شمالش بسته و هوایش متعفن و آبش ناگوارند».[4]

---

1 . همان، ص 67 به بعد.

2 . رضا قلی خان هدایت، روضهٔ الصفای ناصری، ج 9، ص 193.

3 . ری باستان، ج 1 ص 94 تا 100.

4 همان. ص 96.

نژاد اصلی مردم شهر ری

مردم ری در اصل آریائی بودند، لکن از همان روزگار باستان و آغاز آبادی آن، جمعی از قبائل دیگر همچون نژاد تورانی و تازی نیز در آنجا اقامت داشته و با نژاد اصلی آن در آمیخته‌اند. ظاهرا پس از انقراض هخامنشیان پای یونانیان نیز بدین شهر باز شده بوده است. نوشته‌اند که اسکندر مقدونی سه زن ایرانی داشت و صاحب‌منصبان و سرداران او هشتاد زن پارسی از خانواده‌های درجه اول گرفتند.[1]

پس از فتح ایران، عرب نیز بدانجا راه یافت، گروهی ترک هم در این شهر مقیم بوده و دیالمه نیز در قرون اسلامی به ویژه در زمان علویان و زیاریان و بوئیان در ری کثرتی داشته‌اند. چنانکه در ترجمه تاریخ یمنی، در احوال عضدالدوله[2] و در جامع التواریخ، در احوال مؤید الدوله[3] درج افتاده است.

(... از ری بیرون آمد، با لشگر بسیار از ترک و عرب و دیلم، روی به جرجان نهاد.)

معلوم می‌گردد این قبایل در شهر ری مقیم بوده و زندگی می‌کرده‌اند.

فتح ری به دست مسلمین

قدرت عظیم شاهنشاهی ساسانیان، پس از جنگ نهاوند، که عرب آن را فتح‌الفتوح نام نهاد، در هم شکست، از آن پس تکلیف هر شهری، به دست مرزبان آن افتاد. برخی در برابر عرب مقاومت می‌کردند. سرنوشت آنها را جنگ معلوم می‌کرد، و دسته‌ای تسلیم شده پرداخت جزیه را گردن می‌نهادند.

در آن هنگام مرزبانی ری به سپهبدی به نام سیاوخش بن مهران بن بهرام چوبین واگذار بود.

---

1 . ایران باستان، ج 2 ص 1883.

2 . تاریخ یمنی، ص 55.

3 . جامع التواریخ، ص 19.

در نام سردار عرب که ری را گشود و نیز تاریخ این فتح، اختلافی فاحش در منابع موجود است.

اصح اقوال قولی است که طبری به آن اعتماد کرده، بر طبق نقل وی در ضمن وقایع سال 22 هجری نُعیم بن مُقَرّن از واج رود، رهسپار ری گردید و بین دو سپاه (نعیم و سیاوخش) در پای کوه ری به نزد یکی شهر تلاقی دست داد و با تدبیر زیینی[1] مدافعان شهر شکست یافتند و پس از اندک مقاومتی شهر را به تصرف درآورده و به وساطت زیینی میان مردم ری با سپاه عرب صلح افتاد. بدان قرار که جزیه و خراج به پردازند.[2]

موضوع فتح ری مسئله‌ای است که باید در بخش تاریخی شهر مورد بحث قرار گیرد.

چون در این واقعه شهر به کلی دگرگون گشت و بناهای پیش از اسلام، به امر سرداران عرب خراب و به دستور ایشان به جای آن شهری نو برافکندند.

پس از فتح ری امان نامه‌ای بین نعیم و مردم ری نوشته شد و به موجب این امان نامه مردم ری پذیرفتند که سالانه جزیه به پردازند که در تاریخ طبری مذکور است.

در عرف فقها سرزمینی را که سپاه اسلام با اجازه امام به قهر و غلبه به اختیار آورد. (مفتوحه عنوه) می‌گویند بر طبق احکام اسلام، اراضی مفتوحه عنوه به عموم مسلمانان تعلق خواهد داشت و تصرف مالکانه در آن برای فردی معین روا نیست، و ولی امر مسلمین عواید آنرا در مصالح عمومی مسلمانان صرف می‌کند.[3] و چون قرار جزیه با غیر اهل کتاب روا نیست[4] و نعیم پس از فتح ری به مردم آن شهر امان داد و با آنان صلح کرد و جزیه مقرر داشت. از دلائل مسلمی است که ثابت می‌کند که

---

1 . یکی از سپاهیان سیاوخش ملقب به زینبی یا (زینبدی) پسر فرخان که سیاوخش را دشمن بود، با اعراب از درسازش درآمده در روستای قها (دیهی بزرگ بین ری و قزوین) به آنان پیوست و با حیله و تدبیر وی مدافعان شهر ری شکست یافتند.

2 . تاریخ طبری، ج 4، ص 235 و ری باستان، ج 1، ص 152 تا 172.

3 . شرح لمعه، ج 2، ص 211، احیاء الموات.

4 . الخلاف، ج 2 ص 47 و شرح لمعه، ج 2 ص 211.

زردشتیان به شمار اهل کتابند و شیخ طوسی در همین مورد از حضرت امیرالمؤمنین چنین نقل می‌کند (کان لهم کتاب احر قوه و نبی قتلوه)[1]

ایشان را کتابی بوده که سوزانده‌اند و پیغمبری بوده که کشته‌اند. بحث بیشتر در این باب، به عهده صاحبان فتوا و مجتهدان عظام است.[2]

نخستین مسجد ری

پس از فتح ری، نخستین مسجدی که بنا نهاده شد، بوسیله قرظه بن کعب انصاری به زمان عثمان بوده است.[3]

مساجد را در صدر اسلام بسیار ساده می‌ساختند. عرصه‌ای که به خواندن نماز اختصاص داشت عبارت از صحنی بود، که تالاری ستون دار، در جهت قبله آن قرار داشت. در سه سوی دیگر صحن، طاقهای ستون دار، جهت استراحت مؤمنان می‌ساختند. در وسط نیز حوضی تعبیه می‌کردند و محراب را با کاشی یا مرمر می‌آراستند، و در نزدیک محراب منبر می‌گذاشتند.

بناهای مذهبی پیش از اسلام را مسلمانان خراب می‌کردند و بجای آن از این گونه مسجد، که مذکور شد می‌ساختند.[4]

مهدی عباسی پسر منصور نخستین کسی است که پس از اسلام باروی ری را تعمیر کرده و شهر را به نام خود، محمدیه نام کرد و این در سال 152 هجری بود.[5]

بزرگترین مسجد ری، که ذکر آن در غالب منابعی که در باب ری اشارتی دارند آمده، مسجد عتیق یا جامع مهدی عباسی بوده که بنای آن در سال 158 هجری است.[6]

---

1 .الخلاف، ج 2، ص 199 کتاب الجزیه.

2 . ری باستان، ج 1 ص 165.

3 . ری باستان، ج 1، ص 321 به نقل از فتوح البلدان بلاذری.

4 . ری باستان، ج 1، ص 319 به نقل از تاریخ عمومی هنرهای مصور، ج 2 ، ص 232.

5 . مجمل التواریخ، ص 525.

6 . فتوح البلدان بلاذری، ص 319.

آمار جمعیت ری

از آمار و احصاء و از شماره واقعی نفوس ری هیچ سند مستندی در دست نیست. لکن از قرائن و شواهد و تعریض و تلمیحی که در منابع به چشم می‌خورد به انبوه جمعیت شهر پی توان برد.

شهر ری چنانکه اشاره آمد، به عهد اشکانیان بزرگترین سرزمین ماد بوده. و در قرون اسلامی نیز ابعاد آن را یک فرسنگ و نیم در یک فرسنگ و نیم نوشته‌اند.

بر حسب عرف و عادت در شهری بدین وسعت می‌توان گفت که یک ملیون تا یک ملیون و نیم جمعیت آسان می‌تواند زندگی کند.

در تواریخ آمده است غنایم جنگی مسلمانان در فتح ری از غنایم مدائن کمتر نبوده.[1]

وقتی که در اثر زلزله سیصد و پنجاه هزار نفر جان خود را از دست بدهند که (این رقم برابر جمعیت یک شهر بزرگ تواند بود.) چنانکه قوامی رازی در آن قصیده که پنجاه و چهار بیت است گفته:

زان زلزله که بود گه یحیی[2] بن معاذ
ری شد خراب اگر چه ترا اعتبار نیست
بی جان شدند سیصد و پنجه هزار خلق
معلوم کن چه قول منت استوار نیست
گرو العیاذ بالله، با ما همان کند
این روزگار بهتر از آن روزگار نیست

چنانکه گویند در زمان المهدی بالله عباسی شهر ری دارای سی هزار مسجد بوده است. و در زمان ملک الشعرا خواجه بندار رازی، آبادانی ری در آن مرتبه بود که مدارس و خوانق (خانقاه) شش هزار هفتصد و هشتاد عدد، و چهار هزار و هفتصد و

1 . تاریخ طبری، ج 4، ص 253 الکامل، ج 3، ص 11 و فتوحات اسلامیه، ج 1، ص 130.

2 . یحیی بن معاذ در سال 258 درگذشته است.

شصت و شش مسجد داشته است.[1] در باب خانه‌ها، حمـام‌هـا، کاروانسـراها، و دیگـر اماکن، شهر آماری در یک نسخه خطی دیده شد که عکس و کپی آن را آوردیـم تـا شاهدی بر آبادانی ری باشد. (تصویر شماره یک)

1 . مقدمه النقض، ص 40.

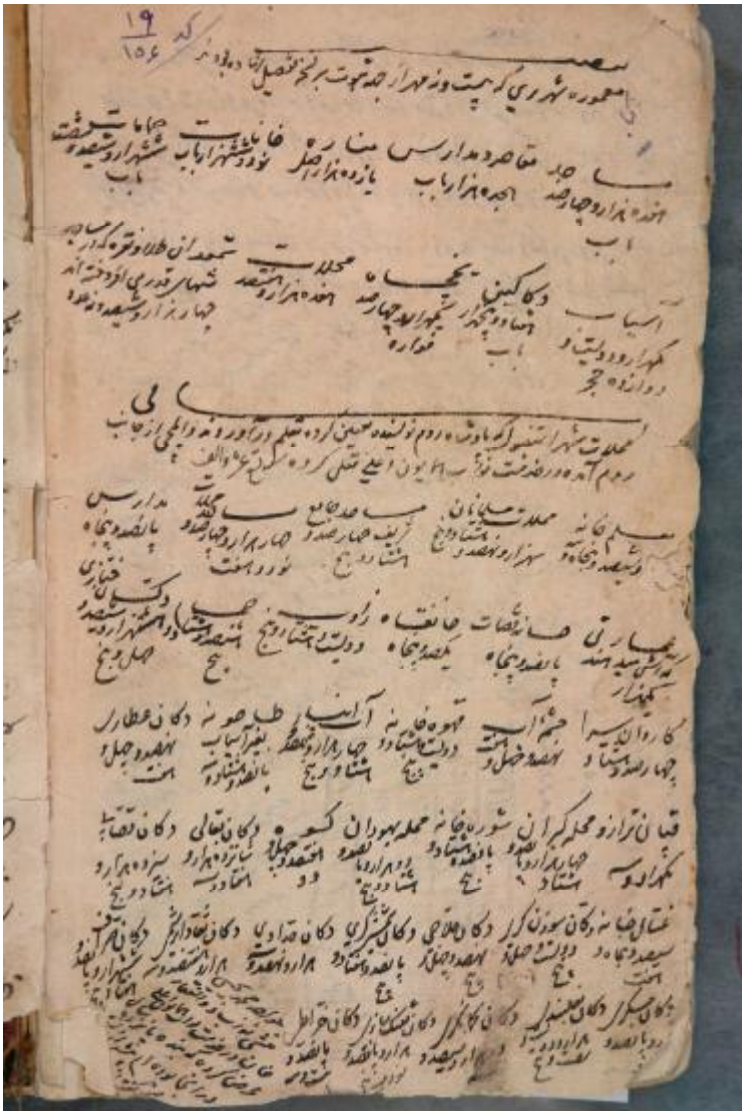

1 - نسخه خطی، متعلق به کتابخانه‌ی آیت الله العظمی گلپایگانی، کد نسخه: 19/156

هر چند این ارقام را ارزش علمی نتواند بود و صد در صد مورد اعتماد نیست لیکن می‌تواند دلیلی بر کثرت مساجد باشد و همه بر یک حقیقت دلالت دارند و آن بزرگی و عظمت شـهر ری می‌باشد.

در مورد ارقام اماکن و آمار ری هیچ‌گونه رقم صحیحی در دست نیسـت، چنانکـه حسـین کریمان این آمار و ارقام را افسانه مانند خوانده است.

مقدسی در احسن التقاسم که به سال 375 تألیف یافته آورده است:

در این شهر مدارس و مجالس علم فراوان است، مذکران آنجا فقیه و رؤسای آنان عالم، و محتسبانشان مشهور، و سخنورانشان ادیب هستند.[1]

ری را در روزگار پیش از اسلام و پس از آن، هم به نزد فرق مذهبی و هم به پیش بزرگان و دانشمندان و شاعران اعتبار و احترام خاصی بوده است. هر چند در مواردی به علل و اسباب معین از هر دو فرقه در ذم آن نیز در منابع مشهود است.[2] که اختصارا از نقل آن‌ها خودداری می‌شود.

خرابی ری در اثر قهر طبیعت و اختلافات مذهبی

اصحاب تواریخ نوشته‌اند که شهر ری بارها به سبب قتل عام و زلزله ویران شد و باز عمارت یافت. در تبصره العوام آمده... متوکل بفرمود:

تا تربت حسین علیه‌السلام و شهداء را شیار کردند و بکاشتند، تا مردم به زیارت نروند، در سال دویست و سی و شش از هجرت، و در آن روز زلزله ظاهر شد در جمله روی زمین، و در شهر ری چهل و پنج هزار آدمی در آن هلاک شدند...[3]

همچنین (در سال دویست و چهل و یک)... یک زلزله سخت در شهر ری واقع شد که خانه‌ها را ویران کرد، و بسیاری از مردم که عده آنها بی‌شمار بود زیر آوار کشته شدند، مدت چهل روز آن زلزله تکرار شد و زیان بسیار رسانید.[4]

و هم در سال 249 هجری... در آن سال یک زلزله بسیار سخت در شهر ری واقع شد که بسیاری از خانه‌ها با زمین لرزه ویران، و بسیاری از مردم آن سامان کشته شدند. کسانی که زنده ماندند از درون شهر خراب شده، گریخته به خارج شهر رفته و زیر آسمان زیست کردند.[5]

---

1 . احسن التقاسیم، ص 390.

2 . ر.ک: ری باستان، ج 1 ص 110 تا 129.

3 سید مرتضی داعی حسنی رازی، تبصره العوام با تصحیح ع – حائری ص 123.

4 . ترجمه تاریخ کامل ابن اثیر، ج 11، ص 246.

5 . ترجمه تاریخ کامل ابن اثیر، ج 11، ص 291.

گویا منظور قوامی رازی در این دو بیت:

زان زلزله که بود گه یحیی بن معاذ
ری شد خراب اگر چه ترا اعتبار نیست
بی جان شدند سیصد و پنجه هزار خلق
معلوم کن چه قول منت استوار نیست

همین زلزله بوده است.

و نیز در سال سیصد و چهل و چهار... در آن سال مرض وبا در شهر ری شایع شد و عده بی‌شماری مردند، و ابوعلی بن محتاج که امیر لشگرهای خراسان بود، به همین مرض درگذشت، فرزندش هم با او مرد، نعش او را بصغائیان بردند...[1]

همچنین در سال سیصد و چهل شش... در عراق و بلاد جبال و قم و اطراف زلزله چندین بار واقع شد و در مدت چهل روز پیاپی رخ می‌داد، گاهی آرام می‌گرفت و باز آغاز می‌شد، خانه‌ها ویران و آب‌ها فرو رفت، همچنین در شهر ری و پیرامون آن و طالقان و اطراف آن زلزله سختی واقع، و بسیاری از مردم هلاک شدند.[2]

در سال پانصد و هفتاد و یک هجری... در شهرهای ایران از مرز عراق تا آن سوی ری زمین لرزه روی داد. بر اثر این زلزله مردم بسیاری نابود شدند و خانه‌های بسیاری نیز ویران گردید. بیشتر این آسیب‌ها به ری و قزوین رسید.[3]

چنان که اشاره گشت، از بی آبی، خشکسالی، و با زلزله شهر ری و مردم آن آسیب فراوان دیدند.

همچنین نتیجه جنگ‌های داخلی در دوره اسلامی با تهاجمات مغول دست به هم داده، شهر عظیم و مشهور ری را در پایان سده ششم هجری، مبدل به ویرانه و محکوم به نابودی کرد.[4]

خرابی در این شهر همچنان افزونی می‌یافت تا بار دیگر گرفتار تاخت و تاز لشگر تیمور گشت لکن متروک و خالی از سکنه نشد. این شهر تا قرن دهم و اوائل

1. ترجمه تاریخ کامل ابن اثیر، ج 14، ص 231.
2. ترجمه تاریخ کامل ابن اثیر، ج 14، ص 238.
3. همان، ج 22، ص 135.
4. ری باستان، ج 2، ص 427.

عهد صفویان به صورت دیهی درآمد. چنانکه در آثار این عهد از آن به نام (شهر ری) یاد می‌شده است. گر چه گاهگاه قهر طبیعت در شهر باستانی ری مصائبی بزرگ، از زلزله‌های مخرب و بیماریهای بی امان و خشک سالی‌های کشت‌سوز و بلیات و آفات دیگر به وجود می‌آورد، که در آن حوادث ده‌ها و صدها هزار تن از ساکنان آن از بین می‌رفتند، و بخشی وسیع از شهر به انهدام و خرابی می‌گرایید؛ و نیز کشتارهای دستجمعی چنگیزیان دمار از روزگار مردم آن دیار درآورد، و جمعی کثیر را به خاک و خون کشید، لکن این حوادث بیش و کم برای دیگر بلاد نیز ـ که هنوز موجودیت و شهرت و عظمتشان باقی است ـ اتفاق افتاده است.

آن عامل که ری را پس از قرن‌ها آبادی و بزرگی ـ که گاه آنرا عروس دنیا می‌دانستند، و دیگر گاه‌ام البلادش می‌خواندند ـ به جایی کشاند که آن همه قصور معمور و عمارات دلکش و بازارهای آباد و سرایهای فرح بخش را از دست بداد و اندک اندک به صورت دیهی خرد در آمد (که بجای شهر ری قریه شاهزاده عبدالعظیمش نام دادند) نزاع‌های دینی پی‌گیر، و جنگ‌های مذهبی و نفاق‌ها و پراکندگی‌های داخلی فرق متعدد و مختلف مذهبی آن بود، که نظیر آنها را بدین شدّت و حدّت در هیچ یک از بلاد نشان نداده‌اند.[1]

نزاع مذهبی میان خواص ری بیشتر به صورت جلسه، مناظره در محافل و مجالس حکام و امراء و سلاطین صورت می‌گرفت.

مناقضات بین شیعه و اهل سنت که هر دو فرقه از اهالی ایران و عموما از سکنه ری، قم، قزوین و کاشان و آن صفحات بوده که امروز با هم برادر و برابر هستند، ولی در اعصار گذشته به آن درجه با هم ضد و نقیض و به خون یکدیگر تشنه بوده‌اند (که عوام و جهال آنها با شمشیر و خواص آنها با مناظره) به جان هم افتاده بودند که این همه کتب نفیسه از قبیل النقض عبدالجلیل قزوینی، نهج‌الحق علامه حلی، ابطال الباطل فضل اله روزبهان خنجی شیرازی، احقاق الحق قاضی نوراله شوشتری و مجالس المؤمنین

1. ری باستان، ج 2، ص 423.

همان مؤلف و صدها کتاب دیگر از تصادم افکار آنها و ردود و ابطالات و معارضات و مناقضات آنها با یکدیگر بعمل آمده است.[1]

بعد از پیروزی اسلام تا قرن 5 و 6 حدود ده فرقه اسلامی و دو فرقه غیر اسلامی در ری زندگی می‌کردند، همچون شیعه دوازده امامی، زیدی، اسماعیلی، سنی، حنفی، مالکی، حنبلی، نجاریّه، زعفرانیه، اشعریه، کلابیه و... و اقلیتی از زردشتی و یهودی.

در قرن پنجم و ششم بیشتر ساکنان ری را شیعیان تشکیل می‌داده‌اند، از این رو جایگاه و مساکن آنها وسیع‌تر بوده است.

در کتاب کامل ابن اثیر در وقایع سال 582 در نزاع بین شیعه و سنی، که پس از مرگ محمد جهان پهلوان، رخ داده اشارتی دارد و گوید (کان بمدینه الری ایضا فتنه عظیمه بین السنه و الشیعه و تفرق اهلها و قتل منهم و خربت المدینه و غیرها من البلاده.[2] خلاصه مناظرات حادّ کلامی، جنگ و جدال‌های اعتقادی، تکفیر یکدیگر و تفرقه بین مذاهب اسلامی و... چنان ضربه‌ای به پیکر اسلام و وحدت و اتحاد مسلمین وارد آورد که مسلمانان را ضعیف و جهان اسلام را به قهقرا کشاند. یک نمونه از ضعف مسلمین قضیه اندلس است و اکنون نیز فلسطین.

مزار رجال و شخصیت‌های مذهبی

در دوره اسلامی، جمعی از بزرگان دینی اعم از شیعه و سنی در ری مدفون گردیده‌اند که مضجعشان مزار و مطاف بوده است.

ابن طباطبا در منتقله الطالبیه، حدود هفتاد نفر از شیعیان و بزرگان فضل و کمال امامزادگان را نام می‌برد که در ری مدفون شده‌اند که پس از خرابی ری، به استثنای چند تن از امامزادگان، آثار مقابر آنان به تدریج محو گردیده است.[3] که در این مقاله به ذکر **حضرت عبدالعظیم حسنی** 7 بسنده می‌شود.

---

1 . مقدمه النقض، ص 12.

2 . کامل ابن اثیر، ج 9، ص 174؛ ری باستان، ج 2، ص 61.

3 . منتقله الطالبیه، چاپ اول، 1388، ص 151 به بعد.

این نکته را انکار نتوان کرد، که مزارهای مقدس ری همانند بقاع مطهر حضرت عبدالعظیم و امامزاده عبدالله، و امامزاده طاهر و حضرت حمزه و مراقد رجال مذهبی چون ابن بابویه[1] و ابراهیم[2] خواص و امام محمد[3] شیبانی و غیر اینها در تمام حوادث ری همچنان آباد بمانده و مطاف بوده است.

دلیل این دعوی آنکه هیچ خبری در منابع مورد استناد به نظر نرسید که مهاجمی آن اماکن را خراب کرده باشد و حتی بقعه ابراهیم خواص نیز که در مرکز حوادث ری و جنب قلعه طبرک قرار داشت تا زمان شاه طهماسب همچنان آباد بمانده بود.(مراقد رجال سنی مذهب در عهد صفویان به تدریج از بین رفت).[4]

از شاه طهماسب فرامینی بدست است که مفاد آن‌ها مفید این نکته است که بدان عهد شهر ری را هنوز سکنه و جمعیتی بوده است که او به تاریخ سلخ ربیع‌الاول سال 943 در باب تولیت بقعه ابراهیم خوّاص فرمانی صادر نموده است.[5]

در فرمان دیگری از وی به سال 950 صادر شده که در آن نوشته شده... (جمیع زوار که توطن در آستانه مقدسه نمایند، بغیر از مردم و رعایای ری اصلاً مانع نشوند و کسانی که در ری متوطن بوده، به فراغت اوقات گذارده شوند). دلالت این دو فرمان بر معمور و مسکون بودن ری دارد و نیازی به بسط سخن نیست.[6]

---

1 . ابن بابویه، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی ملقب به صدوق که در اثر دعا حضرت ولی عصر(عج) متولد شد و در علوّ مقام و مرتبت به جایی رسید که درباره او گفته‌اند (لولاه لا ندرست آثار اهل بیت :) وی در حدود سیصد تألیف دارد که از جمله آتها من لا یحضره الفقیه است که در نه هزار و چهل و چهار حدیث تألیف یافته، تولد وی در سال 311 و رحلت او در سال 381 واقع شده است، قمی، عباس، هدیه الاحباب، چاپ 1349، ص 49-50.

2 . ابواسحاق ابراهیم بن احمد بن اسماعیل خوّاص از عارفان بنام قرن سوم هجری است که به سال 291 هجری در جامع مهدی ری درگذشته، در همان حدود در زیر حصار طبرک بخاک رفته است. طبقات الصوفیه، ص 278 و 290.

3 . ابوعبدالله محمد بن الحسن بن فرقد الشیبانی از فقهای بزرگ حنفی است. اصل محمد بن حسن از دمشق است. او در سال 132 متولد و در سال 180 یا 187 یا 189 فوت نموده است. ری باستان، ج 1، ص 434 به بعد.

4 . ری باستان، ص 439.

5 . ری باستان، ج 1 ص 431.

6 . ری باستان، ج 2، ص 442.

شاه طهماسب صفوی را به تعمیر بقاع متبرک، و از جمله مشهد حضرت عبدالعظیم، اهتمامی بود؛ چنانکه به سال 944 به امر وی، ایوان حضرت عبدالعظیم را پی افکندند، و به سال 950 محجّر مضبوطی به دور صندوق آن حضرت بساختند؛ و چون در آن ایام مردم از هر دیار به زیارت و طواف آن آستانه می‌آمدند و کثرت جمعیت می‌شد، به فرمان او 24 دکّان و 24 منزل در آن حدود بساختند؛ در این باب فرمانی از وی به سال 950 چنین مکتوب است...

«بر در حمام بیست و چهار دکّان تهیه نمایند، که صنّاع [در نسخه‌ی مطبوع صباغ] در آنجا نشسته به خرید و فروخت مشغولی نمایند.[1]

و نیز در فرمان همانسال:

«در حوالی حمام، یا محلّی دیگر که مناسب باشد، محوطه‌ای تهیه نماید، و در اندرون محوطه بیست و چهار منزل که دیوارهای [در نسخه مطبوع قواره‌های] منازل به گل و خشت باشد، و سقف با آجر و گچ تهیه نماید.»[2]

با همه‌ی عنایتی که وی، به ری داشت، از آن زمان که به فرمان او طهران مورد توجّه قرار گرفت، و باروی آنجا را به سال 961 بساختند،[3] و به گفته امین احمد رازی: طهران، به زینت باره و زیور اسواق متحلی گردید و سمت شهریت پذیرفت،[4] دیگر در اخبار آن پهنه از «شهر ری» سخنی به میان نمی‌آید؛ چه، دولت طهران آغاز گردید، و دولت ری پایان یافت، که «وَ لِلْبقاعِ دُوَلْ»؛ خانه‌های طهران آباد شد؛ و خانه‌های ری خراب.

خَلَتْ مَنازلهُم عَنْهُمْ وَ هَلْ مَلأٌ
لَمْ تَخْلُ فی هذهِ الدُّنیا مَنازلَهُمْ

1 . همان، ص 443.

2 . همان، ص 443 و 444.

3 . ری باستانف ج 2، ص 444.

4 . هفت اقلیم، ج 3، ص 7.

مردم آنجا از وضیع و شریف راه شهر جدید را در پیش گرفتند، و مهد باستانی خویش را ترک گفتند، و شعله پر نور فرهنگ در آنجا رفته رفته به خاموشی گرایید، و مدارس و مکاتب خالی ماند.

مَدارسُ آیات خَلَتْ من تِلاوهٔ
وَ مَنزلُ وحی مُقفر اَلعَرَصات

از قرن یازدهم هجری تا حدود هشتاد سال 1335 شمسی از آن شهر کهن چند هزار ساله، اندازه دیهی بیش بجای نماند، که بنام آستانه مقدس حضرت عبدالعظیمش می‌نامیدند؛ چنانکه در ری باستان به نقل از جهان نمای فلوغون رفائیل از مؤلفات عهد قاجاریان مطبوع به سال 1267 در این باب چنین اشارت رفته:

«در قرب و جوار این شهر [طهران] بهشت آثار، دهی است معظّم، قریب به چهارصد خانوار، و در آن قریه بهجت مدار، مشهد و مزاری نوربار واقعست که فارسیان شاهزاده عبدالعظیمش خوانند... و در قدیم آنجا را ری می‌گفته‌اند.»[1]

فضائل حضرت عبدالعظیم حسنی

یکی از محدثین جلیل القدر و روات بزرگوار که شرافت نسب و طهارت مولد را با فضیلت علم و تقوی بهم آمیخته حضرت «عبدالعظیم بن عبداللّه بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب 7 » است، این سید شریف بزرگوار از مشایخ حدیث و از زهاد و عباد زمان خود بود.

به طوری که از حالات وی پیداست او به محضر سه نفر از ائمه معصوم : رسیده و از آن بزرگواران نقل حدیث فرموده، و از اخبار منقوله، به طور وضوح استفاده می‌گردد که وی مورد مهر و علاقه و محل اعتماد و اطمینان ائمه اطهار بوده است، داستان زیر موقعیت علمی، ادب و احترام او را نسبت به ائمه زمان خود به اثبات می‌رساند. حضرت امام علی النقی 7 او را بر تمام امام زادگان زمانش تفضیل داده و مقدّم می‌داشت، برای علم و تقوا و ورع او، زیرا که او از علماء اهل‌بیت و فقهاء و سادات ذوی الاحترام بود. او هر گاه به محضر امام 7 می‌رسید. دست‌های خود را از عبا

1. ری باستان، ج 2، ص 444.

بیرون آورده و در آستانه منزل ایستاده دست به سینه گرفته و عرضه می‌داشت:

السلام علیک یابن رسول اللّه و رحمة اللّه و برکاته

امام 7 باین کیفیت او را پاسخ می‌داد و علیک السلام و رحمه اللّه و برکاته مرحبا بک یا اباالقاسم. (آفرین بر تو باد) الّی الّی، بیا نزدیک من و او را نزد خود می‌طلبید، تا جائی که در کنار خود نشانیده و باو ترحیب (مرحبا) گفته و احترام می‌گذارد و تا او در محضر امام بود تمام توجّه آنحضرت باو بود و او هم بغیر صورت امام 7 التفات و توجّهی به دیگری نداشت.

این موضوع بر حاضران ناگوار آمد زیرا خود را بامام نزدیکتر از او می‌دانستند، و یک روز این مطلب را با امام در میان گذاشته و گفتند، او حسنی و به چهار واسطه به امام حسن 7 می‌رسد و ما حسینی و خویشاوندی ما به شما نزدیکتر از اوست. امام فرمودند. پاسخ شما را امروز خواهم داد.

طبق معمول، به وقت هر روز، حضرت عبدالعظیم حسنی 7 آمد و دم درب ایستاد و مانند همه روز دست به سینه گرفته و عرض ادب کرد و گفت السلام علیک یابن رسول اللّه و رحمه الله و برکاته پس آنحضرت فرمودند: و علیک السلام و رحمه الله و برکاته. اجلس مکانک. بنشین همانجا و سخن هر روز را که می‌فرمود الّی الّی نفرمود. پس عبدالعظیم 7 بدون آنکه ناراحت شود و خم بابرو بیاورد که هر روز کنار امام، و امروز در صف نعال و کفش کن پایین مجلس نشسته‌ام، حاضرین از این عمل که ظاهرش استخفاف به او بود خشنود شدند.

اما عبدالعظیم ناراحت نشد و در دل خود خلجانی راه نداده بلکه با خود می‌گفت من بنده‌ام، مولا و آقایم آنچه بفرماید. صلاح و مصلحت منست.

پس امام 7 به آنکه بالای دست حضرت عبدالعظیم نشسته بود رو نمود و از او مسئله‌ای پرسید. او نتوانست جواب بدهد. امام به حضرت عبدالعظیم فرمود یا اباالقاسم. جواب بده فورا جوابی که امام می‌خواست دادند. پس امام 7 به او فرمودند: احسنت یا اباالقاسم. تو با این مقام علمی نباید زیر دست ایشان بنشینی. برخیز بالا دست او بنشین. و همین چنین مسائل را یکی بعد از دیگری که بالا دست او بودند سؤال می‌کردند و

پاسخی نداشتند. و آن بزرگوار فورا جواب می‌داد و به او مرحبا می‌گفتند و او را به نزد خویش می‌طلبیدند تا به مقام و مجلس همه روزه رسید.

آنگاه رو به حضرات کرده و فرمودند، این جواب اشکالات شما، اگر عبدالعظیم را ارج می‌گذارم برای مقام علمی اوست. [1]

همچنین حدیث عرض دین که از احادیث بسیار شریف و آموزنده آن بزرگوار است که از طرف او به حضرت هادی 7 ، و تصدیق آن حضرت اعتقـادات او را دلیـل بزرگی است که وی به حضرات معصومین ایمان راسخ و عقیده ثابت داشته است.

1 . محمد شریف رازی، اختران فروزان ری و طهران، ص 34.

متن حدیث عرض دین

شیخ صدوق ـ محمد بن علی بن حسین (ابن بابویه) قال: حدثنا علی بن احمد بن موسی الدقاق رحمه اللّه و علی بن عبداله الورآق جمیعا قالا حدثنا محمد بن هارون الصوفی. قال حدثنا ابوتراب عبیداللّه بن موسی الرویانی عن عبدالعظیم بن عبداللّه الحسنی. قال دخلت علی سیّدی علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر ابن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب : .

فلمّا بصر بی قال لی: مرحبا بک یا اباالقاسم انت ولینّا حقّا.

قال: فقلت له: یابن رسول اللّه، انّی ارید ان اعرض علیک دینی. فان کان مرضیا ثبت علیه حتی القی اللّه عزوجلّ. فقال: هات یا اباالقاسم.

فقلت انّی. اقول: انّ اللّه تعالی واحد لیس کمثله شیئی. خارج عن الحدّین. حدّ الابطال. و حدّ التشبیه. و انّه لیس بجسم و لا صوره و لا عرض و لا جوهر بل هو مجسّم الاجسام و مصورّ الصور و خالق الاعراض و الجواهر و ربّ کل شیء و مالکه و جاعله و محدّثه:

و انّ محمدا عبده و رسوله. خاتم النبیّن فلا نبی بعده الی یوم القیمه. و ان شریعته خاتم الشرایع فلا شریعة بعدها الی یوم القیامة.

و اقول انّ الامامة و الخلیفة و ولّی الامر بعده امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم انت یا مولای.

فقال علی بن محمد علیها السلام. و من بعدی الحسن ابنی فکیف للناس بالخلف من بعده قال. فقلت: و کیف ذاک یا مولای قال لانه لا یری شخصه و لا یحل ذکر اسمه. حتّی یخرج فیملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا.

قال: فقلت اقررت و اقول: انّ ولیهم ولّی اللّه وعدوّ اللّه و طاعتهم طاعة اللّه و معصیتهم معصیة اللّه .

و اقول انّ المعراج حق و المسئلة فی القبر حقّ و انّ الجنة حق و النّار حق و الصراط حق و المیزان حق و انّ الساعة آتیه لا ریب فیها و انّ اللّه یبعث من فی القبور.

و اقول. انّ الفرائض الواجبة بعد الولایة. 1 ـ الصلوة 2 ـ الزکوة 3 ـ الصوم 4 ـ الحج 5 ـ الجهاد 6 ـ الامر بالمعروف 7 ـ النهی عن المنکر.

فقال علی بن محمد 3 یا اباالقاسم. هذا و اللّه دین اللّه الّذی لرتضاه لعباده فاثبت علیه ثبتک اللّه بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و الآخره.[1]

ترجمه حدیث عرض دین

حضرت عبدالعظیم حسنی 7 فرمود: من وارد شدم بر آقایم حضرت امام علی النقی 7 . و چون چشم مبارکش به من افتاد به من مرحبا و آفرین گفت. و فرمود: ای ابوالقاسم تو دوست حقیقی مائی پس گفتم به آن حضرت: ای پسر رسول خدا. من می‌خواهم عقائد دینی خودم را بر شما عرضه بدارم. که اگر درست است بر آن باقی بمانم تا خدای را ملاقات کنم.

پس آن حضرت فرمود: بگو ای ابوالقاسم. پس گفتم: من معتقدم خدا یکی است و مانند او چیزی نیست و از دو حد ابطال و تشبیه بیرون است. خداوند جسم و صورت و عرض و جوهر نیست بلکه پروردگار اجسام، و اجسام را جسمیت داده و صورت‌ها را تصویر فرموده و اعراض و جواهر را آفریده است. او خداوند همه چیز و مالک، و به وجود آورنده اشیاست.

و عقیده دارم محمد صلی اللّه علیه بنده و فرستاده او و خاتم پیامبران است. و پس از وی تا روز قیامت پیغمبری نخواهد بود. و شریعت او آخرین شرایع بوده و پس از آن شریعت و مذهبی تا روز قیامت نخواهد آمد.

عقیده من درباره امامت اینست، که امام بعد از پیامبر اسلام حضرت محمد 9 ، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب 7 است. و بعد از او فرزندش حسن و پس از وی حسین

1 . امالی صدوق، طبع 1300ق، مجلس 54، ص 204.

و بعد او علی بن الحسین و پس از او محمد بن علی سپس جعفر بن محمد آنگاه موسی بن جعفر و بعد از او علی بن موسی و پس از او محمد بن علی و بعد از او شما امام مفترض الطاعه هستید. در این هنگام حضرت هادی 7 فرمود: پس از من فرزندم حسن امام است لیکن مردم درباره امام بعد از او چه خواهند کرد.

حضرت عبدالعظیم می‌فرماید: عرض کردم. ای مولای من، مگر جریان زندگی امام بعد از او از چه قرار است. فرمود امام بعد از فرزندم حسن شخصش دیده نمی‌شود و اسمش در زبان‌ها جاری نمی‌گردد تا آنگاه که از پس پرده غیبت بیرون شود و زمین را از عدل و داد پر نماید همانطور که پر از جور و ظلم و ستم شده باشد.

حضرت عبدالعظیم 7 گوید: عرض کردم به این امام غایب هم معتقد شدم و اکنون می‌گویم: دوست آنان دوست خداست و دشمنان ایشان دشمنان خداست طاعت آنان طاعت پروردگار و معصیت و نافرمانی از آنها موجب معصیت و گناه اوست. من عقیده دارم که معراج حق است و پرسش در قبر و همینطور بهشت و دوزخ و صراط و میزان حق‌اند. و روز قیامت خواهد آمد و در وجود آن شکی نیست و خداوند همه مردگان‌را زنده می‌کند.

و نیز عقیده دارم که واجبات بعد از اعتقاد به ولایت و امامت امیرمؤمنان و یازده فرزندش عبارتست از نماز و زکات روزه و حج و امر به معروف و نهی از منکر.

در این هنگام حضرت هادی 7 فرمود، ای ابوالقاسم بخدا سوگند این عقاید و معتقدات شما دین خداست، که برای بنده‌گانش برگزیده بر این عقیده ثابت باش خداوند تو را به همین طریق در زندگی دنیا و آخرت پایدار بدارد... [1]

و نیز فرمایشات حضرت رضا 7 در پیامی که توسط ایشان برای شیعیان فرستاده‌اند شاهد روشنی است بر اثبات اخلاص و اعتقاد کامل آن جناب، که شیخ مفید رحمه‌الله آن حدیث شریف را چنین نقل فرموده است.

محمّد بن النعمان المفید قال: روی عن عبدالعظیم عن أبی الحسن الرضا 7 قال: یا عبدالعظیم! ابلغ عنی أولیائی السلام و قل لهم أن لا یجعلوا للشیطان علی أنفسهم سبیلاً، و

1. امالی صدوق، ترجمه کمره‌ای مجلس 54.

مرهم بالصدق فی الحدیث و أداء الامانة، و مرهم بالسکوت و ترک الجدال فیما لا یعنیهم و إقبال بعضهم علی بعض و المزاورة، فانَّ ذلک قربة إلیّی و لا یشتغلوا أنفسهم بتمزیق بعضهم بعضا، فانی آلیت علی نفسی أنه من فعل ذلک و أسخط ولیّا من أولیائی دعوت اللّه لیعذّ به فی الدنیا أشدَّ العذاب و کان فی الآخرة من الخاسرین، و عرِّفهم أنَّ اللّه قد غفر لمحسنهم و تجاوز عن مسیئهم ألا من أشرک به أو آذی ولیا من أولیائی، أو أضمرله سوءا فـإنَّ اللّـه لا یغفر له حتی یرجع عنه فان رجع و إلا نزع روح الایمان عن قلبه و خرج عن ولایتی و لم یکن له نصیبا فی ولایتنا و أعوذ باللّه من ذلک.[1]

عبدالعظیم حسنی از حضرت رضا 7 روایـت کـرده کـه آن جنـاب فرمـود: دوستان مرا از من سلام برسان، و به آنان بگو در دل‌های خود از برای شیطان راهی بـاز نکنند، و آنها را امر کن براستگوئی در گفتار و اداء امانت، و سکوت و ترک منازعه و جدال در کارهای بیهوده، و آنان را امر نما که با یکدیگر آمیزش و آمد و شد نمایند، و این عمل آنها موجب نزدیکی به من می‌شود.

دوستان من نباید اوقات خود را به مخالفت و دشمنی با یکدیگر مشغول سـازند. من با خویشتن پیمان بسته‌ام که هر کس مرتکب این گونه کارها شود، و یـا یکـی از دوستانم را مورد خشم و غضب قرار دهـد، از خداونـد بخـواهم تـا وی را در دنیـا بـه سخت‌ترین عذاب گرفتار سازد، این نوع اشخاص در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

دوستان مرا متوجه کن که خداوند نیکوکاران آنها آمرزیده و از بدکاران آنـان در گذشته مگر کسانی که شرک آورده‌اند و یا یکی از دوستان مرا رنجانده‌اند و یـا در دل خود نسبت بوی کینه و عداوت دارند، پروردگار از ایـن گونـه اشـخاص نخواهـد گذشت، و آنها را نمی‌بخشد، مگر اینکه از نیت خود بر گردد، اگر از این کـار زشـت خود برگشت مورد آمرزش خداوند قرار خواهد گرفت ـ و اگر در این عمل باقی ماند خداوند روح ایمان را از دل او خارج خواهد ساخت، و از ولایت من نیز بیرون می‌رود،

1. الاختصاص، ص 247.

و در دوستی ما اهل بیت هم بهره نخواهد داشت، و من به خدا از این زلات مـردم پنـاه می‌برم.

حضرت عبدالعظیم در زمان خود دارای موقعیتی عظیم بوده، وی با بزرگان شیعه و روات درجه اول آمیزش داشته، و با عده کثیری از اصحاب حضـرت صـادق و امـام کاظم و حضرت رضا : محشور بوده است ـ هشام بن حکم، ابن ابی عمیر، علـی بـن جعفر، حسن ابن محبوب، که از مشایخ او هستند، دلیل بارزی است که وی دارای مقـام ارجمندی بوده، و با این گونه اشخاص که از خواص حضرت صادق و موسی بن جعفر : بودند مجالست می‌نموده است.

علمای رجال و فقهای بزرگ، نام حضرت عبدالعظیم را در کتب خـود آورده و او را توصیف و تمجید کرده‌اند، و همگان او را به خلوص عقیـده، و صـفای بـاطن و اعتقاد صحیح ستوده و معرفی می‌نمایند.

اگر درباره‌ی او جز این موضوع که وی عقائد دینی و مذهبی خـود را بـه امـام زمان خویش عرضه داشت، و از او تصدیق صحت معتقدات خـود را خواسـتار شـد، و تصدیق امام 7 اعتقادات او را، مطلب دیگری در زندگی او نبود، همین تنها کافی است که عظمت و بزرگی او را برساند، و شاهد صادقی بر خلوص نیـت و عقیـده پـاک او نسبت به امام زمانش باشد، مگر حضرت هادی 7 به او نفرمود: تو حقا از دوسـتان مـا هستی،[1] این فرمایش امام جامع‌ترین تعریفی است که دربـاره‌ی ایشـان شـده، عـلاوه حضرت عبدالعظیم با آن شرافت نسب، و عظمت خانوادگی و اعتقادات صحیح و اعمال پسندیده که مورد رضایت و تصدیق امام بوده است، اخبـاری هـم در فضـیلت ثـواب زیارت او از امام 7 رسیده و محدثین بزرگی مانند صدوق و ابـن قولویـه آنهـا را در کتب خود ذکر کرده‌اند شاهد گویائی است بـر مقـام ارجمنـد وی در نـزد حضـرات معصومین : .

1 . امالی صدوق – ره ترجمه کمره‌ای، ص 338-339.

فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم

ابن قولویه درکامل الزیارات از علی بن الحسین بـن موسـی بـن بابویـه و او از محمّد بن یحیی اشعری عطار قمی روایت کرده کـه شخصـی از اهـل ری گفـت: بـر حضرت ابوالحسن عسکری امام هادی 7 وارد شدم، آن جناب از من پرسـید در کجـا بودی؟ عرض کردم: به زیارت سیدالشهداء 7 رفته بودم، فرمود: آگاه و متوجـه بـاش اگر قبر عبدالعظیم حسنی را که در نزد شما می‌باشد زیارت کرده بودی، مثل ایـن بـود که حسین بن علی : را زیارت کرده باشی.[1]

این حدیث را رئیس المحدثین شیخ صدوق نیز در ثواب الاعمال، ص 95 روایت نموده است. استبعادی که به نظر رسیده و می‌گویند: عبدالعظیم حسـنی کـه بـه چهـار واسطه به امام ممتحن 7 می‌رسد، تا حضرت سیدالشهداء سلام اللّه علیه که امام معصـوم و مظلوم و مفترض الطاعه است فرق زیادی است و اصلاً با یکدیگر قابل مقایسه نیستند، در اینکه امام حسین افضل است و مقام و مرتبه‌اش بـا عبـدالعظیم تفـاوت دارد حرفـی نیست و زیارت او نیز باید از نظر اجر و مـزد افضـل باشـد. ولـی در مـورد حضـرت عبدالعظیم این خصوصیت ممکن است علل و جهاتی داشته باشد، که این روایت درباره فضیلت زیارت او صادر گردیده است.

عصر خفقان و شکنجه

چنانکه می‌دانیم زمان حکومت متوکل عباسی، عصر حضرت هـادی 7 ، زمـان سختی برای خاندان رسالت و شیعیان آنها بود، کسی جرئت نداشت سخنی از امام هادی و آل علی بگوید، چنانچه یعقوب بن سکیت معلم فرزندان متوکل که از حضرت علی و امامین حسن و حسین : دفاع کرد زبانش را بریده او را به سخترین وضعی کشتند.

در چنین زمانی، آن مرد با زحمات فراوان و مشکلات سخت آن زمان، به کربلا رفته و به سامرا آمده و خدمت امام رسیده و صدماتی که از مـأمورین حکومـت بـه او وارد شده بود خدمت امام عرضه داشت. امام فرمود:

لوزرت قبر عبدالعظیم عندکم، کنت کمن زار الحسین 7 به کربلا.

---

1 . کامل الزیارات، ص 324، باب 107.

علامه امینی صاحب الغدیر رحمه‌الله در ذیل این حدیث در کامل الزیارات فرموده: این حدیث اشاره است به خصوصیّت این مرد که‌راوی خبر است. این حدیث را آقای عطاردی در کتاب عبدالعظیم حسنی حیاته و مسنده صفحات پنجاه و دو تا شصت و دو مورد بحث قرار داده است.

تولد و وفات حضرت عبدالعظیم حسنی

از تاریخ تولد حضرت عبدالعظیم اطلاع درستی در دست نیست و در مصادر ترجمه او از این موضوع ذکری به میان نیامده است.

آنچه مسلم است وی در زمان حضرت موسی بن جعفر : حیات داشته است.

از احادیثی که در کتب روائی از حضرت رضا 7 ، و امثال هشام بن حکم که در عصر هارون از دنیا رفته‌آند نقل نموده، مشعر به این است که حضرت عبدالعظیم حسنی در عصر و زمان حضرت موسی بن جعفر : حدود صد و شصت و یا صد و هفتاد قمری به دنیا آمده باشد.[1]

از تاریخ وفات او که در چه سال اتفاق افتاده و در چه روزی بوده اخباری نیست.

ولی از روایتی که در فضیلت زیارت او رسیده است پیداست که وی در زمان امام هادی 7 وفات کرده است.[2]

مرحوم حاج شیخ جواد کنی در تذکره عظیمیّه خود نقل کرده که وفات آن حضرت در نیمه ماه شوال اتفاق افتاده و برای همین احتمال سال‌های متمادیست که در ایام یاد شده از طرف آستانه مبارکه عظیمیّه و مردم شهر ری مجالس سوگواری ترتیب داده می‌شود.

---

1 . محمد شریف رازیف اختران فروزانف ری و طهران، ص 22.

2 . عطاردی، زندگی حضرت عبدالعظیم، ص 64.

پدر و اجداد آن حضرت

عبداللّه پدر حضرت عبدالعظیم از کنیزی به نام حیفا (یا هیفا) متولد شد و چون پدرش (علی) در زندان منصور در گذشت و در قید حیات نبود کفالت او به عهده جدش قرار گرفت.

عبداللّه در دامان جد خود حسن بن زید نشو و نما یافت و از عواطف وی برخوردار بود تا به حد رشد و کمال رسید. حسن بن زید به این کودک علاقه مفرطی داشت و او را بر فرزندان خود برتری می‌داد و در تعلیم و تربیت او می‌کوشید. بنابراین نسب آن حضرت چنین است. عبدالعظیم بن عبداللّه بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب : .[1]

صاحب جنات النعیم نسب شریف آن حضرت را در این بیت آورده است:

لیس ما بنیهُ و بین المجتبی غیر عینین و حاء ثم زای[2]

برادران آن حضرت

صاحب منتهی الآمال اولاد عبداللّه را نُه نفر ذکر می‌کند بدین صورت 1 ـ احمد، 2 ـ قاسم، 3 ـ حسن، 4 ـ عبدالعظیم، 5 ـ محمد، 6 ـ ابراهیم، 7 ـ علی اکبر، 8 ـ علی اصغر، 9 ـ زید.[3]

زوجه حضرت عبدالعظیم

محدث قمی روایت کرده، که خدیجه دختر قاسم بن حسن بن زید بن حسن که به زهد و تقوا و ترک دنیا معروف بود، زوجه مکرمه حضرت عبدالعظیم حسنی است. و

1 . ابن عنبیه، عمده الطالب، ص 94 چاپ 1380 ق.

2 . در این مصرع، حروف اول نام پدران آن حضرت آمده است.

3 . قمی عباس، منتهی الآمال رحلی، ص 179.

این قاسم از طرف پدر و مادر به امام مجتبی می‌رسد. بنابراین حضرت عبدالعظیم با دختر عموی پدرش ازدواج کرده است.[1]

1 . منتهی الآمال با تصحیح ابن مؤلف قسمت چهارم، ص 41.

فرزندان آن حضرت

حضرت عبدالعظیم را فرزندی بوده به نام محمد، بسیار باورع و متقی و زاهد و عابد، وی از دنیا رفت و از او اولادی به جای نماند و دختری داشته به نام ام سلمه و این بانو زوجه محمد بن ابراهیم بن ابراهیم بن حسن بود و از او سه پسر به نام حسن، عبداللّه و احمد به جای ماند. بنابراین قول حضرت عبدالعظیم از طرف پسرش بلاعقب است، و اعقاب او از طرف دخترش ام سلمه می‌باشد.[1]

اساتید و مشایخ آن جناب

مشایخ روایتی حضرت عبدالعظیم که در کتب کافی، محاسن برقی، کامل الزیارات، من لایحضر الفقیه، معانی الاخبار، اختصاص، علل الشرایع، عیون الاخبار، امالی شیخ طوسی، امالی شیخ صدوق، اکمال الدین، غیبهٔ نعمانی، مستدرک الوسائل و مصباح‌المتهجد آمده، 25 نفر است.

1. علی بن جعفر
2. هشام بن حکم
3. محمد بن ابی عمیر
4. حسن بن محبوب
5. صفوان بن یحیی
6. سلیمان بن جعفر جعفری
7. سلیمان بن حفص مروزی
8. یحیی بن سالم
9. علی بن أسباط
10. ابراهیم بن أبی محمود
11. محمّد بن فضیل
12. موسی بن محمّد عجلی
13. مالک بن عامر
14. سهل بن سعد
15. حسن بن حسین عرفی (عمری)
16. بکار بن کردم
17. عمر بن محمّد بن اذینه
18. حسین بن میاح
19. حسن بن عبداللّه بن یونس
20. حسن بن حکم
21. حرب بن طحان
22. محمّد بن عمر بن یزید
23. حسن بن علی
24. محمود بن ابی البلاد
25. سلیمان بن سفیان

1 . عطاردی، زندگانی حضرت عبدالعظیم، ص 64 به نقل از عمده الطالب، ص 49 و سر السلسله العلویه، ص 24.

راویان و تلامذه آن حضرت

راویان و تلامذه که از حضرت عبدالعظیم اخذ حدیث کرده و در طرق روایات و اخبار او ذکر شده‌اند پانزده نفر هستند.

1. سهل بن زیاد رازی
2. احمد بن مهران قمی
3. سهل بن جمهور
4. إبراهیم بن علی
5. محمّد بن خالد برقی
6. صالح بن فیض عجلی
7. عبداللّه بن محمّد عجلی
8. عبیداللّه بن موسی رویانی
9. حسن بن أبی زیاد
10. حسین بن إبراهیم علوی
11. حسین بن یزید نوفلی
12. أحمد بن حسن
13. حمزه بن قاسم علوی
14. إبراهیم بن هاشم قمی
15. أحمد بن محمّد بن خالد برقی

تراجم و شرح حال و جلالت این بزرگواران در این مختصر نگنجد، ذکر حالات و خصوصیات زندگی و عقیده علما و فقها درباره آنها در کتب رجال و مشیخات حدیثیه آمده است.

تألیفات حضرت عبدالعظیم

حضرت عبدالعظیم در حیات خود کتبی را نیز تألیف کرده است، در فهارس کتب شیعه از کتاب‌های او اسم برده‌اند، نجاشی در ضمن حالات او فرموده: عبدالعظیم حسنی کتابی درباره خطبه‌های امیرالمؤمنین[1] نوشته بود، در اخبار او دو حدیث از امیرالمؤمنین دیده می‌شود که یکی از آنها حدیث معروفی است که آن حضرت با شریح قاضی[2] در مورد منزلی که خریده بود گفتگو می‌کند.

---

1. الذریعه: ج 7، ص 190.

2. شریح بن حارث کندی را عمر بن خطاب برای امور قضائی کوفه انتخاب کرد، و او همواره در این شهر به اختلافات مردم رسیدگی می‌کرد، و شصت سال در این مقام ماند، در فتنه‌ی ابن زبیر مدت سه سال از این شغل کناره‌گیری کرد و

این خطبه اکنون در نهج‌البلاغه نیز موجود است و با خطبه‌ای که از طریق عبدالعظیم نقل شده فرقی ندارد، و لیکن خطبه دوم که در امالی ابن الشیخ از عبدالعظیم روایت شده، و موضوع آن در مذمت دنیای فانی و عدم اعتناء به لذت این جهان است جز در این طریق در طرق دیگر مشاهده نمی‌شود، و در نهج‌البلاغه نیز این خطبه ذکر نگردیده است، این خطبه را نیز حضرت عبدالعظیم از شریح قاضی روایت کرده. دومین تألیف عبدالعظیم کتابی بوده که او به «یوم و لیله» از آن تعبیر کرده، صاحب بن عباد، در رساله خود از این کتاب نام می‌برد، و در الذریعه بنام الیوم و اللیله آمده است.[1]

در خاتمه رساله‌ای که صاحب ابن عباد ابوالقاسم اسماعیل بن عباد[2] درباره حضرت عبدالعظیم نوشته و محدث معروف قرن اخیر مرحوم حاج میرزا حسین نوری[3]

پس از اینکه حجاج بن یوسف بر عراق مسلط گردید شریح از مقامش مستعفی گردید، و درب منزلش را بر روی مردم بست.

ابن ابی الحدید گوید: شریح به علی بن أبی طالب 7 ایمان نیاورد و در باطن امر در زمره‌ی مخالفین اوبود، گویند شریح بسیار مزاح و خوش مشرب بود، و در این مورد داستانهائی از او نقل شده.

شریح مدت زیادی عمر کرد، با اینکه او زمان جاهلیت را درک کرده و لیکن از صحابه شمرده نشده است، وی در سال 87 در حالیکه 108 سال از عمرش گذشته بود درگذشت.

1 . آقا بزرگ طهرانی، الذریعه، ج 25، ص 304.

[2] . اسماعیل بن عباد بن العباس بن عباد بن احمد بن ادریس الطالقانی المعروف بالصاحب، کافی الکفات (ابوالقاسم) کاتب، ادیب، فصیح، سیاسی، مشارک فی انواع من العلوم، (او از نوادر روزگار و بزرگان زمان خود بود). در شانزدهم ذی القعده سال 326 هجری در (اصطخر) و بعضی گویند در طالقان متولد شد و در بیست و چهارم صفر سال 385 در ری فوت کرد و جنازه او را به اصفهان حمل نمودند. عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج 2، ص 274.

... صاحب ابن عباد کافی الکفات که یگانه جهان بود، و در هیچ عهد مثل او وزیری کافی در مسند وزارت قرار نگرفت، و تا اکنون وزرای عصر را به نسبت او صاحب خوانند، او وزارت موید الدوله و فخرالدوله بویهی را بر عهده داشت. وی نسبت به امیرالمؤمنین و ائمه اطهار : علاقه مفرطی داشت. و اشعاری در مدح خاندان عصمت و طهارت سروده است. فضائل او بیشتر از این است که در این مختصر بگنجد، مرگ صاحب در شب جمعه که بیست چهارم صفر سال 385 رخ داد و قبر او در اصفهان است. ری باستانف ج 1، ص 355.

[3] . حاج میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی از محدثین متتبع قرن حاضر بود، وی کتب زیادی تألیف کرده که مشهورترین آنها«مستدرک الوسائل» است مرحوم شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح الجنان از تلامذه ایشان بوده، و در کتب خود از او به عظمت و بزرگی یاد می‌کند. محدث نوری ; در سال 1320 قمری از دنیا رفت.

آن را در خاتمه مستدرک الوسائل آورده نقل می‌کنیم و ترجمه آن را از کتاب زندگانی حضرت عبدالعظیم عطاردی قوچانی می‌آوریم.

«قال الصاحب رحمه‌اللّه علیه سألت عن نسب عبدالعظیم الحسنی المدفون بالشجره صاحب المشهد قدس اللّه روحه و حاله و اعتقاده و قدر علمه و زهده، و انا ذاکر ذلک علی اختصار و باللّه التوفیق.

هو ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبداللّه بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی‌طالب علیه و علی آبائه السلام، ذوورع و دین عابد معروف بالامانه و صدق اللهجه عالم بامور الدین قائل بالتوحید و العدل کثیر الحدیث و الروایه یروی عن ابی جعفر محمد بن علی بن موسی و عن ابنه ابی الحسن صاحب العسکر علیهم السّلم و لهما الیه الرسائل، و یروی عن جماعهٔ من اصحاب موسی بن جعفر و علی بن موسی علیهما السّلام، و له کتاب یسمّیه کتاب یوم و لیله (الیوم و اللیّله[1]) و کتب[2] ترجمتها روایات عبدالعظیم ابن عبداللّه الحسنی؛ و قد روی عنه من رجالات الشیعه خلق کاحمد بن ابی عبداللّه البرقی و احمدبن[3] محمد بن خالد و ابوتراب الرّویانی؛ و خاف من السلطان فطاف البلدان علی انه فیج،[4] ثم ورد الرّی و سکن بساربانان فی دار رجل من الشیعهٔ فی سکّهٔ الموالی، و کان یعبداللّه عزّوجلّ فی ذلک السرب یصوم النهار و یقوم اللّیل و یخرج مستترا فیزور القبر الذی یقابل الان قبره و بینهما الطریق و یقول هو قبر رجل من ولد موسی بن جعفر 8 ؛ و کان یقع خبره الی الواحد بعد الواحد من الشیعه حتی عرفه اکثرهم.

فرای رجل من الشیعة فی المنام کان رسول الله 9 قال: انَّ رجلا من ولدی یحمل غدا من سکّة الموالی فیدفن عند شجرة التفّاح فی باغ عبدالجبّار بن عبدالوهّاب؛ فذهب الرجل لیشتری الشجرة و کان صاحب الباغ رای ایضا رؤیا فی ذلک فجعل موضع الشجرة

---

[1] . الذریعه: ج 25، ص 304.

[2] . جنه النعیم، ص 478 س ماقبل آخر: و کنت ترجمتها.

[3] . در ذیل آمده: کذا فی النسخه و هما واحد. (سفینه این را ندارد).

[4] . الفیج معرب پیک: قاموس.

مع جميع الباغ وقفا على اهل الشرف و التشيّع يدفنون فيه. فمرض عبدالعظيم رحمه‌اللّه عليه و مات فحمل فی ذلک اليوم الی حيث المشهد.

ترجمه:

از من نسب عبدالعظيم حسنی را که در مقبره شجره مدفون است پرسيدی، و خواستی که تو را از حالات و عقائد و علم و دانش و فضل و کمال و زهد و ورع او مطلع کنم، من اکنون به توفيق خدا به طور اختصار درباره او مطالبی را يادآوری می‌کنم، وی ابوالقاسم عبدالعظيم بن عبداللّه بن علی بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علی بن ابی‌طالب عليهماالسلام است، او صاحب ورع و تقوی، و پرهيزکاری و مذهب درست و روش صحيح بود، وی دارای اعتقاد پاک و از اهل عبادت به شمار می‌رفت و معروف به امانت و درستکاری و راستگوئی و صداقت بود.

عبدالعظيم در امور دين آگاه و مطلع، و به مسائل مذهبی و احکام قرآن به خوبی آشنا بوده و حقائق دينی را درک می‌کرد، و به عدل و توحيد که مذهب اهل حق است اعتقاد داشت، او احاديث و روايات زيادی نقل کرده و از حضرت جواد و ابوالحسن هادی عليهماالسلام روايت می‌کند و آن دو بزرگوار مراسلات و توقيعاتی برای او نوشته‌اند، او از جماعتی از اصحاب حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا عليهماالسلام نقل حديث کرده است.

عبدالعظيم حسنی کتب و تأليفاتی هم دارد که از آن جمله کتابی است که به «يوم وليله» نام‌گذاری کرده بود، عده‌ای از بزرگان شيعه، و مشايخ حديث و روايت، از وی اخذ حديث کرده‌اند که از جمله آنها احمد بن ابی عبداللّه برقی و ابوتراب رويانی هستند عبدالعظيم از سلطان زمان خويش بيمناک و انديشمند بود، او خائفا در شهرها گردش می‌کرد و خود را قاصد و پيک سلطان به مردم معرفی می‌کرد، در اين هنگام که او در شهرها از ترس عمال خليفه وقت در سير بود وارد شهر ری شد و در محله

ساربانان به منزل یکی از شیعیان در «سکه الموالی»[1] ساکن گردید. روزها در سرداب این منزل به سر می‌برد، شب‌ها را به نماز و روزها را به روزه می‌گذرانید.

در این موقع که در این خانه مخفی بود، گاهی به طور ناشناس از خانه خارج می‌شد و قبری را که اکنون در مقابل قبر او قرار گرفته زیارت می‌کرد، و در بین آن منزل و قبر نیز راهی فاصله شده بود، وی اظهار می‌داشت که این قبر متعلق به یکی از فرزندان موسی بن جعفر علیهماالسلام است. در این هنگام خبر ورود عبدالعظیم حسنی به گوش شیعیان رسید، و دوستان و محبان اهل بیت : از ورود او آگاه گردیدند، اکثر آنها با او آشنا شدند و رفت و آمد کردند. در این وقت یکی از شیعیان در خواب دید که گویا حضرت رسول به او می‌فرماید: مردی از خانواده‌ام فردا در سکه الموالی از دنیا خواهد رفت و در باغ عبدالجبار نزدیک درخت سیب دفن خواهد شد.

این شخص پس از اینکه از خواب بیدار شد به طرف صاحب باغ رفت، تا او را از وی خریداری کند، هنگامی که جریان خواب و فرمایش حضرت رسول 9 را با او در میان گذاشت و قصد خود را که خریدن باغ بود به او اظهار نمود، صاحب باغ و درخت سیب اظهار داشت: من هم چنین خوابی دیده‌ام، اکنون این باغ را برای شرفاء و شیعیان وقف کردم تا آنها اموات خود را در آنجا دفن نمایند، پس از این حضرت عبدالعظیم از دنیا رفت و در آن باغ دفن شد. رحمه اللّه تعالی علیه.

---

[1] . «سکه الموالی» را ممکن است به «کوی بردگان» یا به «محله اشراف» تعبیر و معنی کرد، زیرا موالی دارای متعدده است که مشهور آنها همان معنی «برده» و یا «آقا» می‌باشد، در این جا محتمل است که حضرت عبدالعظیم در محله اشراف منزل کرده باشد، و یا اینکه چون از عوامل دولت وقت بیم وخوف داشت، به محله بردگان که دور از انظار بوده رفته و در آنجا مسکن کرده باشد.